

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

تتمه ای برای بحثی که بود که آیا می توان در مواقعی که فضول بیع می کند برای خودش که آن ثمن به ملک خودش وارد بشود. یا مواردی که فضول می خرد با پول دیگران برای این که متاع به ملک خودش وارد شود آیا تصویر صحیحی دارد یا نه؟ قائلین به عدم صحت در جواب آن راه پنجم که گفته شده بود در راه پنجم ضرورتی ندارد که ثمن وارد بشود در کیسه ای همان که مثن از او خارج می شود. یا مثن وارد بشود در کیسه ای همان کسی که ثمن از آن خارج می شود. این ها در پاسخ گفته بودند که بیع مبادله است معاوضه است و در معاوضه و مبادله لازم است که این تبادل به همین شکل انجام بشود که از آن جایی که پول خارج می شود مثن وارد بشود جایی که مثن خارج می شود ثمن خارج می شود. که ما عرض کردیم به این که این مسئله که بعضی از بزرگان فرمودند عده ای از بزرگان فرمودند که در تبادل و معاوضه این مسئله لازم نیست این قابل قبول نیست برای ما. که یکی از آن بزرگانی که این مطلب را فرمودند آقای سید رضوان الله علیه در حاشیه ای مکاسب هست. که ایشان فرمودند بین این دو متاع معاوضه می شود. بین این پول و این متاع معاوضه می شود. کاری نداریم به چیزهای دیگر آن. که از کجا خارج می شود و به کجا داخل می شود. گفتیم این معنا ندارد معاوضه در یک جهتی هست. یا مبادله در یک جهتی هست. دو عین، این عوض اوست. این عوض اوست در چه جهتی؟ این را قبول نکردیم. از بزرگانی که این مطلب را فرموده بودند. اما گفتیم که ما دلیلی نداریم بر این که بیع حتماً معاوضه است. یا بیع حتماً مبادله است. بله غالب اوقات، بسیاری از اوقات بیع در شکل معاوضه یا مبادله تحقق پیدا می کند. اما این جور نیست که ملزماً باید در این قالب باشد. و دلیل مان هم عبارت بود از تبادل و عدم صحت سلب. که در مواردی که می گوید بع بمالی لنفسک. یا إخبار می کند می گوید بعث مثلاً کذا را برای فرزندم. ما در این ها گفتیم که این مجاز نیست و تبادل می کند همان معنای بیع، و اگر بخواهیم بگوییم این بیع نیست این صحت سلب ندارد عرفاً.

از این هم کشف می کنیم که پس در خود ماهیت بیع معاوضه و مبادله مأخوذ نیست. ولو در بعضی کلمات لغویین آمده ولی خب کلمات بعضی لغویین که حجت نیست به آن معنا. و این که فرمایش حضرت امام قدس سره که

فرمود این‌ها مسامحه است. مثل این است که می‌گوید مثلاً اشتریتُ الجِلَّ لفرسی، معنای آن این نیست که جلّ را خریدم که مستقیماً برود توی ملک فرسام و پول از کیسه‌ی من خارج بشود. خب آن‌جا به حالت قرینه است که خب کسی این قصد را نمی‌کند. و الا در جاهای دیگر مثل امثله‌ای که انسان‌ها در کار هستند و این پول را به فقیر می‌دهد می‌گوید برو با آن نان برای خودت بخر. این حرفی را که وکالت می‌دهد و بعد یا تملیک می‌کند و این‌ها نیست. این پول مال من هست برو با آن بخر.

مرحوم سید قدس سره در حاشیه‌ی مبارکه‌شان دو تا استدلال دیگر غیر از این که ما عرض کردیم برای صحت این نوع معاملات آوردند که نمی‌دانم چرا در کلمات به این استدلال سید عنایت نشده. ایشان فرموده است که عبارت این است «مع أنّه لا یُمكن أن یُسْتفاد ما ذکرنا من جملة من الاخبار» مع أنّه لا یمكن أن یُسْتفاد. این لا اضافی هست همان‌طور که در حاشیه هم تنبیه دادند مع أنّه یمكن أن یُسْتفاد ما ذکرنا من جملة من الاخبار، بعد یکی از آن اخبار را ایشان ذکر می‌کنند که حالا ایشان فرموده من جملة من الاخبار شاید بیش از همین یک‌دانه هم نباشد برای این مقصدی که ایشان دارند. آن هم تعبیر ایشان این است «منها خبرُ موسی بن بکر عن حدید قال قلت لأبی عبدالله علیه السلام» که حالا من حدیث را از وسائل می‌خوانم باب هشتم از ابواب احکام عقود، حدیث سوم. «عن الحسین بن سعید (یعنی شیخ طوسی رضوان‌الله علیه بإسناده عن الحسین بن سعید) عن صفوان عن موسی بن بکر عن حدید قال قلت لأبی عبدالله علیه السلام یجیءُ الرَّجُلُ یَطْلُبُ مِنِّی الْمَتَاعَ بِعَشْرَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ» یک مشتری‌ای می‌آید پیش شخصی که تاجر است و ده هزار درهم کالا از او می‌خواهد بخرد، «أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ» حالا یا بیش‌تر یا کمتر «وَلَيْسَ عِنْدِي إِلَّا أَلْفُ دِرْهَمٍ» ولی این آقا می‌گوید من بیش از الف درهم یعنی به اندازه الف درهم که بتوانم متاع به او بدهم ندارم. ولی از آن طرف هم یک معامله‌ی شیرینی است «فَأَسْتَعِيرُهُ مِنْ جَارِي» این مابقی را به اندازه‌ی هزار درهم آن را که دارم مابقی را که نه هزار درهم باشد این را از همسایه‌ها استعاره می‌کنم به عاریه می‌گیرم. «فَأَخْذُ مِنْ ذَا وَمِنْ ذَا» از این همسایه، از آن همسایه، بالاخره همه هم شاید این قدر نداشته باشند از این همسایه از آن همسایه می‌روم جمع می‌کنم تا این که این متاعی را که این آقا خواسته... گاهی هم افراد برای این که مشتری‌های خودشان را از دست ندهند این‌ها بالاخره هر جور شده تدبیر می‌کنند که یک‌هو نرود یک جای دیگر و دیگر از این‌جا قطع رابطه بشود توی بازاری‌ها و توی اصناف و این‌ها این رسم است دیگر این کار را می‌کنند. «فَأَخْذُ مِنْ ذَا وَمِنْ ذَا فَأَبِيعُهُ» این‌ها را جمع می‌کنم و این‌ها را می‌فروشم به این. حالا این‌هایی که دارد می‌فروشد به این آقا ملقّق بین آن مقداری است که خودش داشته و این‌هایی که از این‌جا و آن‌جا رفته عاریه گرفته.

س: استاد پول را که نمی‌فروشد. آن پول را که به دست می‌آورد می‌رود یک جنسی....

ج: پول که نیست متاع هست. فأبیعه. در نسخه‌ی شیخ، یعنی تهذیب فأبیعه، در نسخه‌ی کافی فأبیعه منه است. یعنی از... باع چون با من تعدیه می‌شود دیگر. باع منه.

س: یعنی از همسایه‌شان رفته مثلاً کالا را گرفته.

ج: بله دیگر، خودش مثلاً فرض کنید حالا این مثلاً فرض کنید که ده تا فرش خواسته یک فرش بیش‌تر ندارد آن نه تایی دیگر را می‌رود از این مغازه از آن مغازه از این همسایه از آن همسایه‌هایی که توی بازار هستند عاریه می‌گیرد و می‌آید ده تا فرش را جور می‌کند می‌فروشد به این آقای که آمده بود.

س: یک احتمال دیگری که هست مثلاً

ج: حالا بگذارید حدیث خوانده بشود تا بعد احتمالات دیگر.

خب بعد «ثُمَّ اشْتَرِيهِ مِنْهُ أَوْ أَمْرٌ مِنْ يَشْتَرِيهِ فَأُرْدُهُ عَلَى أَصْحَابِهِ» بعد خودم، حالا این آمد ده تا فرش از ما خرید دیگر، برده توی مغازه‌اش، حالا بعد خودم می‌روم همین فرش‌ها را از او می‌خرم. یا به یک کسی می‌گویم که برو بخر برای من بیاور. یا مباشرةً می‌روم می‌خرم یا به توسط یک کسی می‌گویم برو بخر. و بعد خب دوباره می‌روم این‌ها را می‌خرم برمی‌گردانم به همان مغازه‌هایی که رفته بودم از آن‌ها عاریه گرفته بودم. با این کارم مثلاً حالا با این توضیحی که من عرض می‌کنم با این کارم مشتری خودم را از دست نداده بودم رابطه‌ی او را با خودم قطع نکرده بودیم می‌روم این‌ها را جمع می‌کنم از این‌جا و آن‌جا متاع را جور می‌کنم جنس را جور می‌کنم به او می‌فروشم بعد دوباره می‌روم از او می‌خرم. خب عاریه گرفته بودم دیگر، باید برگردانم دیگر. دوباره می‌روم از او می‌خرم مباشرةً یا یک کسی را می‌فرستم می‌گویم خب برو از مغازه‌ی او بخر، او هم از خدا می‌خواهد که مشتری داشته باشد و برمی‌گردانم. حالا این عیب دارد یا عیب ندارد؟ «قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ» حضرت فرمودند که عیب ندارد.

خب تقریب استدلال به این روایت شریفه به دو بیان است. بیان اول این است که خب همین مسئله را که سؤال کرده امام فرموده لا بأس به. و حال این‌که این‌جا چه بوده؟ مال دیگری را، مثنی مال کسی دیگر بوده که عاریه گرفته بوده این را دارد می‌دهد به مشتری تا ثمن آن کجا برود؟ توی جیب خودش بیاید. برای آن‌ها که نمی‌فروشد که، از آن‌ها عاریه گرفته بود.

س: آنّا ما آن مال می‌شود مال خودش دیگر؟

ج: کی گفته این‌جوری می‌شود؟

پس بنابراین نفس مسألتنا هست که سید می‌فرماید که به این روایت می‌شود استدلال کرد برای این‌که ... حضرت فرمود لا بأس به. در مثال ما فرش‌هایی که از مغازه‌های اطراف خودش رفته به دست آورده که مال آن‌ها هست

به عنوان عاریه از آن‌ها گرفته این را آمده فروخته، تا این‌که ثمن هم در ملک خودش وارد بشود. پس امام فرمود که اشکالی ندارد بنابراین طبق این روایت لازم نیست مثنی از همان کیسه‌ای که خارج می‌شود ثمن در همان کیسه وارد شود. این یک تقریب استدلال.

تقریب دوم این است که کاری به لا بأس امام نداریم. خود این‌که این سائل بما آنه من اهل العرف دارد تصویر بیع می‌کند دیگر، و حال این‌که ثمن در کیسه‌ی همان کسی که مثنی از کیسه‌ی او خارج می‌شود نیست. پس معلوم می‌شود در عرف متقوم نیست صدق بیع و شراء بر این. صدق بیع می‌شود به این‌که مثنی از کیسه‌ی خارج شود و ثمن در کیسه‌ی دیگری وارد شود و لو به لا بأس امام کاری نداشته باشیم. این دو تقریبی است که هست. اما نسبت به تقریب اول خب علامه قدس سره در تذکره همین مسئله را عنوان فرموده در مسئله‌ی ۴۲۱، جلد یازدهم از تذکره چاپ جدید فرموده «لو جاء شخصٌ يطلب متاعاً بقدر معلوم و لم یکن عنده فاستعاره من غیره ثمّ باعه ایّاه ثمّ اشتراه منه و دفعه الی مالکة لم یجز» بعد استدلال فرموده که چرا لم یجز؟ فرموده «لأنّ بیعه له و هو غیر مالک باطل» خب تو رفتی عاریه گرفتی، مالک آن نیستی، چه جوری می‌فروشی؟ «و الاستعارة للبیع غیر جائزة» کسی برود چیزی را عاریه بگیرد که می‌خواهم بفروشم برای خودم، به او هم نمی‌گویدی، نمی‌گویدی که می‌خواهم بفروشم. می‌خواهم عاریه بگیرم. «و إن جاز للرهن» استعاره برای رهن گذاشتن عیبی ندارد. ولی برای فروش عیب دارد.

س: حاج آقا مغازه‌دارها معمولاً از هم‌دیگر می‌گیرند این تبادر ذهنی برای‌شان این است که می‌خواهم بفروشم. یک کتاب‌فروش که از این مغازه‌ی بغلی کتاب می‌آورد که بفروشد آن‌که می‌گیرد که نمی‌گیرد که بخواند. آن شخص خودش تبادر ذهنی او این است که این می‌خواهد ببرد بفروشد.

ج: موارد آن فرق می‌کند. چون یک وقت می‌بینی یک فرش می‌گیرد شاید مثلاً می‌خواهد روضه دارد برود ببیندازد فرش کند بعد برگرداند. می‌گوید عاریه به من بده. استعیر. اگر می‌خواست بفروشد که نمی‌گفت استعیر. بعد فرموده «فیکون الشراء منه أولى بالبطان» بیعش باطل است حالا مال او نشده این‌که بخواهی دوباره از او بروی بخری که مالک نیست و می‌دانی غاصب است یا مالک نیست آن‌که أولى به بطان است تا آن اولی.

بعد فرموده است که «و فی روایة ابن حدید» خب این استدلال خودش هست. بعد می‌گوید در روایت ابن حدید منتها وارد شده که لا بأس به. روایت را نقل می‌کند همین روایت را. بعد اشکال می‌کند. می‌فرماید «و هذه الروایة ضعیفة فإنّ ابن حدید ضعیفٌ جداً فلا تأویل علیها لمنافاتها المذهب» در حقیقت دو تا اشکال می‌کند یکی این‌که این ضعف سند دارد چون این ابن حدید ضعیفٌ جداً. دو: این‌که این مدلول این روایت با مذهب مخالف است. چیزی که انسان رفته عاریه گرفته، این‌که حق فروش آن را ندارد که، امانت در دستش است. چه جور می‌آید

می‌فروشد بعد می‌دهد تحویل دیگری؟ پس این که این جا می‌فرماید لا بأس، اشکالی ندارد این مخالف مذهب است نمی‌شود به این ... یعنی یقین داریم که این مفاد خلاف واقع است خلاف مذهب است بنابراین به این روایت نمی‌شود استدلال کرد به دو جهت. این فرمایش علامه قدس سره در تذکره است.

خب اگر این جور گفتیم خب جواب آقای سید عرض می‌شود که شما چه طور به این روایت استدلال می‌کنید؟ هم ضعف سند دارد کما افاده العلامة و هم مفادش خلاف مذهب است چه جور به این روایت استدلال می‌فرمایید؟

س: آن وجه اولش نمی‌شود دیگر؟

ج: نه این وجه اول است دیگر، وجه ثانی؟؟؟

س: نه آن وجهی که به فرمایش امام کاری نداشت.

ج: بله آن وجه ثانی بود دیگر. تقریب ثانی بود آن در کلام ایشان گفتیم نفرمودند... آن را چرا، آن ممکن است که کسی بگوید بله درست است. آن ما احتیاج نداریم به سند و فلان و این ها که. چون کسی هم که می‌آید جعل می‌کند فرض کنید خب طبق معنای غیر عقلانی و عرفی که نمی‌کند.

س: حاج آقا این عاریه اصطلاحی نیست که ... آن عاریه که ما اصطلاح مان هست نیست.

ج: به چه دلیل؟

س: ظاهر آن این است.

ج: به چه دلیل؟ ظاهرش این است...

س: وقتی آدم یک چیزی می‌خرد بعد طرف هم این قدر کاسب است که می‌رود از جارش که او هم کاسب است این جنس را دارد می‌گیرد. این فقط تملیک منافع تو عاریه نیست. بلکه این مثل قرض است. ولی تملیک به خودش می‌کند کأنّ قرض هست گفته اعاره، استعیر منه، اما این قرینه است.

ج: خب حالا ببینیم حالا فعلاً شما با علامه درمی‌افتید؟

س: علامه در علمش یا در عرفیتش؟ در عرفیتش می‌شود با ایشان درافتاد. این واقعاً عرفی نیست. علم ایشان نه آن بحر علم است.

ج: عرض می‌کنیم به این که خب در مقابل علامه نصرهً للسیّد و جواباً عن العلامة قدس سره. اما اشکال اولی که ایشان فرمودند که این ضعف سند دارد. حالا ایشان فرموده ابن حدید، و ابن حدید ضعیفٌ جداً. این ابن حدید نیست. هم در نقل تهذیب و هم در نقل کافی حدید بن حکیم العسّدی است. در کافی که اصلاً صریحاً این جوری

است؛ «و رواه الكلینی صاحب وسائل فرموده عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن صفوان عن موسى بن بكر عن حديد بن الحکیم العضدی» این است. و حديد بن حکیم عضدی، ایشان توثیق دارد. و ...

س: ???

ج: حالا عرض می‌کنیم اشتباه فرموده. نسخ چیز هم مختلف نیست بحسب نقلی که شده، و ...

س: همین که ???

ج: نه اشتباه است توی ذهن شریف‌شان این‌جا چیز شده.

س: ???

ج: نه بلکه یک کتابش حالا علامه این هم تازه به قول شیخنا الاستاد مگر این کتاب‌های تذکره و منتهی و این‌ها مگر خودش به نسخه‌ی صحیح به دست ما رسیده؟ شاید می‌خواسته بفرماید همان ابن شاید اضافه باشد چون هیچ‌جایی این نیست حالا نقل بالاخره کافی الان ایشان هم نگفته که من از کجا دارم نقل می‌کنم. نفرمودند حالا نقلش از کافی هست یا از استبصار است یا از تهذیب است. حالا این نسخه‌ی استبصار و تهذیب که دست ما هست و بزرگان، هم صاحب وسائل، هم وافی فیض قدس سره این‌ها از آن نقل می‌کنند هم در کتب فقهیه که این روایت نقل شده این‌ها همه همین حديد بن حکیم العضدی است. نقل شده و ایشان هم ثقة.

و اما نجاشی فرموده «حديد ابن حکیم ابو علی العضدی المدائنی ثقة وجه متکلم». شخص دیگری که در این سند هست که ظاهر امر این است که ایشان در آن هم اشکالی نکرده موسی بن بكر هست که موسی بن بكر توثیق خاص ندارد ایشان. منتها در تفسیر علی بن ابراهیم هست، بنابراین که کسی این توثیق عام را قبول داشته باشد در آن‌جا هست. علاوه‌ی بر این‌که خود این سند کافی «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن صفوان عن موسی بن بكر» بنفس هذا السند اثبات می‌شود که موسی بن بكر مروی عنه صفوان بن یحیی است. چون سند تا صفوان تمام است. عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد که این احمد بن محمد بن عیسی یا احمد بن محمد بن خالد برقی است و هر دو ثقة هستند. او می‌گوید صفوان فرمود که موسی بن بكر به من خبر دارد بنابراین صفوان ثابت است که از ایشان نقل می‌کند و مشمول شهادت شیخ می‌شود که این ثلاثه، صفوان و ابن ابی عمیر و بزندی لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقة.

علاوه‌ی بر این، ما روایت معتبر داریم که در کافی شریف وجود دارد که آن‌جا می‌گوید محمد بن یعقوب عن حمید بن زیاد یا حمید بن زیاد که حمید بن زیاد وثقه النجاشی و الشیخ عن الحسن بن محمد بن سماعه که وثقه النجاشی قال ... این حسن بن محمد بن سماعه «قال دفع إلی صفوان کتاباً لموسی بن بكر فقال لی هذا سماعی من موسی بن بكر» من این را شنیدم از ایشان یعنی قرائت کرده و من شنیدم از ایشان، «و قرأته علیه» بعد این

جناب حسن بن محمد می گوید و قرأته علیه. خودم هم بر صفوان این را قرائت کردم. «فَإِذَا فِيهِ» این سند توی آن بود «مُوسَى بْنُ بَكْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زُرَّارَةَ». به این سند که رسیدیم قال صفوان «قَالَ هَذَا مِمَّا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ عِنْدَ أَصْحَابِنَا» این یک سندی است که اختلافی بین اصحاب در آن نیست که این سند معتمد علیه است و می شود طبق آن فتوا داد.

خب از این هم، از اعتماد این که می گوید لا اختلاف بین الاصحاب، صفوان می گوید اختلافی بین اصحاب نیست معلوم می شود وثاقت موسی بن بکر یک امر مسلمی بین الاصحاب بوده.

س: صفوان جمال بوده؟

ج: نه این صفوان بن یحیی است. غیر آن صفوان جمال است.

س: هذا به آن روایت بعدی نمی خورد؟

ج: نه. حالا این هذا سماعی من موسی بن... یعنی هذا یعنی خود این کتاب. دفع الی کتاباً لموسی بن بکر و قال هذا ...

س: نه آن هذا ممّا لیس فیه اختلاف را عرض می کنم؟

ج: نه دیگر بعد می گوید فَإِذَا فِيهِ این، بعد قال صفوان چی؟ هذا یعنی این چیزی که به آن رسیدیم. و الا چه فایده ای دارد گفتن این؟

خب مرحوم محقق خوئی در معجم رجال حدیث به این وجه تمسک فرموده برای توثیق ایشان. حالا ما اضافه کردیم بر این همان وجه دیگر که مروی عنه صفوان است و به نفس هذا السند اثبات می شود که صفوان از ایشان نقل حدیث دارد. علاوه بر این که از این روایتی که باز دوباره خواندیم که متن و سند آقای خوئی است که از اعتماد خواسته باز این روایت هم اثبات می کند که صفوان نقل حدیث می کند از موسی بن بکر.

خب پس بنابراین این که علامه بفرماید که این روایت ضعف سند دارد این قبول نیست.

و اما آن مطلبی که ایشان فرمودند که این خلاف مذهب است. مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در ملاذ الاخیار که شرح تهذیب است و هم چنین در مرآت العقول که شرح کافی است ایشان فرموده که این عبارت «فَأُسْتَعِيرَ مِنْ جَارِي، أُسْتَعِيرَ لِلْقَرْضِ» کلمه ی فاستعیره اُستعیر للقرض. مقصودش این است که رفتیم از همسایه ها قرض گرفتیم متاع ها را. نه این که عاریه گرفتیم. قرض گرفتیم. خب وقتی که قرض گرفتیم دیگر ربطی به بحث ما پیدا نمی کند دیگر. ملکش شده. حالا آمده ملک خودش را فروخته. هم تقریب اول از بین می رود و هم تقریب ثانی از بین می رود. و همین قرینه ی این که خلاف مذهب است و این واضح است و این که امام هیچ نفرمودند که تو

غلط کردی چنین کاری را کردی، چرا این کار را کردی؟ گفته لا بأس. چرا مال مردم را که عاریه گرفته بودی رفتی فروختی؟ معلوم می‌شود که این نبوده. مقصودش از استعاره در این جا همین است یعنی قرض گرفتم.

س: وقتی قرض می‌دهد پس چرا خود آن فرش‌ها را آورد پس داد؟

ج: بله. بخاطر این که خب قرض که انسان می‌گیرد باید چکار کند؟ اگر مثلی باشد باید مثل آن را بدهد. آن متاع هم این جا نوشته که چی بوده، شاید یک چیزی بوده که مثلی هست؛ پولش را حق ندارد برود بدهد. این خب اگر ما این احتمال را دادیم و لو به قرینه‌ی این که آن طرف آن خلاف مذهب است و این که امام علیه السلام نهی از منکر هم فرمودند. نفرمودند که نباید این کار را می‌کردی. عاریه گرفتی، امانت است در دست تو، چه طور می‌فروشی به دیگران؟ بنابراین احتمال این که فاستعیر، مراد از آن قرض باشد احتمال قوی‌ای هست. درست است که اصالة الحقیقة عاریه حقیقت در قرض نیست. در همان استعاره است به عاریه گرفتن است. اما این جا محفوف به چنین قرینه‌ای هست که ممکن است مراد سائل قرض باشد.

بنابراین با توجه به این تفصیلی که مرحوم مجلسی ثانی رضوان الله علیه فرموده است و احتمال، احتمال قوی‌ای هم هست که فرموده این استدلال مرحوم سید به این روایت به کلا التقریبین محل اشکال واقع می‌شود.

س: باید مثلش را بدهد لازم نیست که عین آن را بدهد. این که رفته عین را دوباره خریده و دوباره عین را می‌دهد چنین کاری اصلاً لازم نبوده اگر مثلی هست می‌توانسته مثلش را از خودش بدهد.

ج: ندارد دیگر. کجا برود پیدا کند؟ راحت ...

س: لازم نیست که عین آن را بدهد.

ج: نه ما چه می‌دانیم لازم نیست که شاید خب آسان‌ترین راه همین بوده. که الان که فرش‌ها آن جا هم هست این هم که فروشنده است خودش، خب می‌خریم صاف می‌رویم به آن‌ها می‌دهیم.

س: حاج آقا اگر حتی عاریه باشد، حقیقةً هم عاریه باشد در جایی که زیاده‌ای، من می‌آیم عاریه می‌گیرم از همسایه‌ی خودم، می‌فروشم بعد دوباره می‌روم از همان به همان مقداری که از من خریده دوباره به همان مقدار از او می‌خرم و پس می‌دهم، آن جا عملاً زیاده‌ای هم در هیچ کیسه‌ای نرفته، بیع هم باطل باشد و عاریه‌ی حقیقی هم باشد حضرت گفته لا بأس مشکلی ندارد. چون چیزی نشده. این عاریه گرفته باطل بوده بعداً رفته از آن ... وقتی بیع باطل بوده بیع آن هم باطل است شراء من هم باطل است

ج: نه داده به مشتری برده حق ندارد بده به مشتری. تحت تصرف مشتری حق ندارد چون امانت است عاریه برای خودت گرفتی. اشکالش این جاست. نه یک کار صوری دارد انجام می‌شود.

س: ???

ج: نه دیگر چون برده دیگر. بعد می‌رود از آن می‌خرد.

س: ???

ج: نه دیگر متاع را تحویل آن داده دیگر.

س: ولی از جهت عملی و این که بیع حتماً باید محقق بشود تا شراء من محقق بشود تا من بتوانم امانت را رد کنم در فرضی که ...

ج: نه ظاهر آن هم این است که صوری نبوده بیع می‌کرده. بعد حضرت گفته لا بأس دیگر.

س: ???

ج: لا بأس یعنی بیع درست است.

س: لا بأس به این عملت؟

ج: نه آقا. این خلاف ظاهر است. حالا شما آن اشکال را قبول دارید حالا این دیگر خلاف ظاهر است. یک احتمالات دیگری هم ذکر شده در فقه این حدیث که این برای مثلاً این که گفته است «استعیره من جاری فأخذ من ذا و من ذا»، حالا این جا فأخذ یا آی تاج دار، به قول وقتی که کلاس اول بودیم می‌گفتیم آی تاج دار. این روی آن گذاشته حالا نمی‌دانیم واقعاً همین جور بوده. شاید این جوری باشد «فاستعیره من جاری فأخذ من ذا و ذا»، چون جاری که مفرد است. فاستعیره من جاری، آن جار هم همه‌اش را خودش نداشت فأخذ، ممکن است که ضمیر اخذ بخوانیم نه آخذ، من خودم از این جار، از آن جار، از آن جار رفتم جمع کردم. نه از جار، جار هم خودش همه را نداشت او رفت از این و آن جمع کرد و آورد برای من. این جا مرحوم مجلسی یک احتمال دیگری هم دادند ...

س: آن وقت چی می‌شود، این که فرقی نمی‌کند؟

ج: نه این جهتش فرقی نمی‌کند حالا در این که چه بخوانیم؟ آخذ بگوییم یعنی خودم این کار را کردم یا آن رفت آن کار را کرد برای من.

س: در بازار این جا استقراض هم نیست، مثلاً پاساژ قدس می‌رود از بغلی برای خودش می‌خرد می‌آید به ما می‌فروشد.

ج: بله؟

س: استقراض نیست توی بازار، بیع است یعنی مغازه‌دار کتابی را که من می‌خواهم ندارد می‌رود از کتابفروشی بغلی برای خودش می‌خرد....

ج: نمی‌خرد نگفته خریدم گفته استعیره. ما باید کلام روایت فاستعیره.

س: ???

ج: نه نگفته که فاشتریه منه. گفته استعیره.

س: حرف این آقا درسته، بعضی جاها ممکن است که قرض بگیرند ممکن هم هست که بعضی جاها بخرند واقعاً از هم؟

ج: خب بله ولی این جا نگفته. گفته فاستعیره. ما که نباید ... ما داریم روایت را معنا می‌کنیم روایت می‌گوید فاستعیره. و الا نگفته فاشتریه منه.

س: این استعیره اگر بگوییم استعاره است خودش، استعاره از قرض باشد یا از خرید باشد؟ این ممکن است دیگر ???

ج: نه به قرینه‌ی ذیل آن هم که دیگر خود آن را ... حالا این یک احتمال، احتمال ...

س: ???

ج: بعد دارد ببینید «ثمّ اشتریه منه أو آمر من یشتریه» ایشان احتمال داده... ما الان ضمیر منه را به کجا برگردانیم؟ توی این معنایی که کردیم؟ گفتیم ثمّ اشتریه منه، یعنی از همان مشتری خودم که آمده بود ده هزار درهم آورده بود من این‌ها را جور کردم و به آن دادم بعد خودم مباشرةً می‌روم از او می‌خرم یا یک کسی را می‌گویم برو از او بخر این‌ها را و بیاور. آن وقت بعد رد می‌کنم به اصحابش. مجلسی یک احتمال قوی پیش خودشان این است که فاشتریه منه را این‌جوری معنا کرده فاشتریه منه ای من ذلک الجنس. یعنی از همان جنس می‌روم می‌خرم. نه از همین مشتری.

س: این منطقی‌تر می‌شود حاج آقا.

ج: بله؟

س: منطقی‌تر است تا برود از خود آن شخص بخرد.

ج: چرا؟

س: چون آن شخص خودش خریده این را؟

ج: خب خریده تاجر بوده آن.

س: تاجر بوده این می‌خواهد به قیمت بیش‌تر بفروشد برای آن فروشنده نمی‌صرفد بیاید ???

ج: بله گفتم به شما، شما بازاری نیستید. بازاری برای این‌که مشتری خودش را از دست ندهد وقتی مراجعه می‌کند، خودش را به آب و آتش می‌زند که جور کند جنس برای آن که این مشتری بماند. مخصوصاً مشتری‌هایی که کلان‌خر هستند.

س: خب این ضرر می‌کند.

ج: نه این قدر ضرر نمی‌کند. وقتی که در مقایسه می‌سنجد، مقایسه می‌کند می‌بیند این جوری نیست. این را اگر از دست بدهد بعد سودهای کلان زیادی می‌کند کم از دست خواهد داد. دیگر مراجعه‌ی به این نمی‌کند می‌رود از جای دیگری می‌خرد. از این کارخانه‌دارها، خب این الان مشتری او هست ده تا مشتری حسابی دارد که کلان می‌خرند

س: ???

ج: بله بعد منافع دیگری گیرش می‌آید یعنی این را که نگه می‌دارد بعداً دو مرتبه می‌آید بله. یک ریسک‌هایی را انجام می‌دهند برای این که آن را حفظ کنند. و الا به این چه ربطی دارد؟ می‌گفت آقا نداریم؟ بفرمایید.

س: نه این دارد می‌گوید اشتريه منه، وقتی شما می‌روی یک جنسی را از دستی مثل خودت می‌خری به دست بعدی می‌فروشی، نمی‌آیی دوباره از دست بعدی بخری، معمولاً می‌روی از یک دست اول، از آن جنس می‌خری...

ج: نه، جواب این است که این می‌خواست مسئله را طرح کند بگوید بالاخره من آن ... گفت خودم حالا مباشراً یا اگر نه یک کسی را می‌فرستم که بخرد. جاهای آن فرق می‌کند. ببینید گاهی این‌ها با هم جوری رفیق هستند که از او برود بخرد اشکالی پیدا نمی‌کند. گاهی هم نه نمی‌خواهد معلوم بشود یک کسی را می‌فرستد می‌گوید برو بخر، که نفهمد که ما خریدیم.

س: بعضی وقت‌ها کاسب‌ها می‌خواهند بگویند دست ما خیلی خوب است، یک چیز را می‌فروشند بعد یک کسی را می‌فرستند همان جنس را از طرف سریع بخرد ???

ج: بله شما خوب وارد هستید.

این‌ها توجیه دارد یا پس بنابراین مرحوم مجلسی فرموده است که اشتريه منه یعنی از جنس هم هستند. خب خلاف ظاهر است دیگر. جنس که این‌جا ذکر نشده. یا ثم اشتريه منه یعنی فرموده من الثمن یعنی از همان پولی که از او گرفتم. از این مشتری پول گرفتم دیگر. این ده هزار درهم. از همین پول می‌روم می‌خرم... این اشکالی دارد؟ این هر دوی این احتمالاتی که ایشان دادند این خلاف ظاهر است ظاهر اشتريه منه یعنی از همان شخص می‌روم می‌خرم.

س: استاد یک مشکلی که دارد آخر این معامله تعلیقی می‌شود یعنی معلوم نیست که آن طرف دوباره به شما بفروشد. شاید بگوید من می‌خواهم به کسی دیگر بفروشم.

ج: نه این واقعه‌ای را دارد نقل می‌کند که اگر چنین چیزی واقع شد این درست است یا باطل است؟ دارد فرض وقوعش می‌کند دیگر.

س: مشروط نیست که مثلاً بیاید این کار را بکند شرطی نیست.

ج: این یک واقعه‌ی خارجی که برای این پیش آمده یا ممکن است که توی کارهای خودش پیش بیاید آمده از امام حکم آن را سؤال می‌کند که ما این جوری شده و این کار را می‌کنیم. اشکالی دارد؟

فتحصلّ مما ذکرنا که این استدلال مرحوم سید رضوان‌الله علیه به این روایت برای اثبات مدعا تمام نیست. ایشان یک مطلب دیگری را هم ذکر فرمودند که این را هم عرض کنیم. ایشان به عنوان یؤید ذکر کردند نه استدلال. این استدلال به روایت از باب استدلال است و اما می‌فرمایند «یؤید صحّة اداء دین الغیر من کیس نفسه مع أنّ المقبوض عوضٌ عن الکلی المملوک فی ذمّة هذا» می‌فرمایند که خب انسان می‌تواند بدهی کسی را بپردازد یا نه؟ یک کسی بدهی دارد... یک فقیری است یک بنده‌ی خدایی است بدهی دارد به یک جایی. آدم از کیسه‌ی خودش می‌تواند برود بدهی این را بپردازد یا نه؟ فقهِیاً کسی اشکال می‌کند در این؟ می‌شود پرداخت. و حال این که در این جا خب روشن است که این پولی که شما می‌دهید عوض از چی هست؟ از آن بدهی است دیگر. این عوض آن می‌خواهد قرار بگیرد. خب پول از کیسه‌ی شما خارج می‌شود آن بدهی مگر توی کیسه‌ی شما می‌آید؟ آن ثابت می‌شود. پس بنابراین توی معاوضه نیفتاده که از هر جا عوض خارج می‌شود معوض باید آن جا داخل بشود.

س:؟؟؟

ج: بله حالا ایشان این جوری فرموده.

خب جوابش هم این است که فلذا خودش هم توجه داشته ایشان فرموده یؤید. باید گفت که لا یؤید حتی، چرا؟ در اداء دین مگر عوض است؟ کجا گفتند اداء دین است؟ حالا آن جا اقلاً توی لغت گفته باشند مبادلة مال بمال، اما این جا که یک چنین حرف‌هایی نیست. خب اداء دین او را می‌کند. ذمه‌ی او ساقط می‌شود.

س: از باب بیع بوده باشد چی؟

ج: بیع نیست آخر دین.

س: نه دین یعنی مشغول ذمه‌ی آن از باب این بوده که؟؟؟

ج: باشد آن هم باشد یعنی نسبه خریده بوده بدهکار است.

س: نه یعنی الان آمده یک معامله‌ای کرده یک میلیون ذمه‌اش مشغول شده. بیع کرده. آیا دیگری می‌تواند از جیب خودش پرداخت بکند؟

ج: بله.

س: خب بیع می‌شود همین دیگر.

ج: چرا؟

س: یعنی در واقع آمده بیع کرده ذمه‌اش مشغول شده آن کسی که ذمه‌اش مشغول شده

ج: عوض آن متاع.

س: یعنی آن متاع را گرفته در حالی که....

ج: نه. عوض آن متاع همین چیزی است که در ذمه‌ی این هست. معاوضه بین ما فی ذمه‌ی این آقای بدهکار و

آن متاع هست. الان این شخص سومی که می‌آید می‌پردازد این دین را با چیزی معاوضه نمی‌خواهد بکند.

س: چرا خودش معاوضه می‌کند این در واقع در نهایت امر این طور می‌شود که من متاع را گرفتم ولی ذمه‌ی من

را کی ابراء کرد؟ آن کسی که؟؟؟

ج: باشد. ابراء هم نکرده پرداخت، پرداخت که ابراء نیست.

س:؟؟؟

ج: نه ببینید آن که عوض است که ما فی الذمه‌ی این آقا است. خب توی آن معامله آن که بیع تقوم به آن دارد متاع

است و ثمنی که در ذمه‌ی این است. این دو تا مبادله و معاوضه شده. اما این که الان می‌آید بدهکاری او را

می‌پردازد یعنی پول به آن بایع می‌دهد به جای این و ذمه‌ی این را ا فراغ می‌کند این که دیگر عوض نمی‌دهد.

س: لازم نیست به جای این هم حتی باشد یعنی همین که این مال را پرداخت می‌کند ذمه‌ی او بری می‌شود.

ج: خب بری می‌شود اما معاوضه است این؟ نه.

س: معاوضه نیست ولی معلوم می‌شود در باب بیع می‌شود ذمه‌ی من مشغول بشود من متاع را بگیرم اما در

نهایت کی ذمه‌ی من را آزاد کند؟ دیگری.

ج: باشد. این غیر از بیع است؟ این چه اشکالی دارد؟ یک کسی چیزی را طلب کرده یک کسی می‌آید به جای

این که خودش بپردازد دین آن را می‌پردازد. معاوضه نیست این جا. فلذا خودشان هم توجه داشتند فرمودند که

مؤید می‌تواند باشد.

فتحصلّ مما ذکرنا این که حرف همین طور که عده‌ای از اصحاب هم فرمودند از معاصرین هم عده‌ای فرمودند ما

در باب بیع علی الاقوی نیاز نداریم به این که معاوضه محقق بشود. معنای معاوضه و مبادله محقق بشود به آن

دلیلی که عرض کردیم. این دو مطلبی هم که سید رضوان الله علیه اضافه فرموده بود این هم تمام نیست.

حالا الان یادم آمد این مسئله را هم خدمت شما عزیزان عرض کنم.

بحث ما تمام شد بخوایم وارد مسائل جدید بشویم باز لا یسعها الحال. ما دو روز دیگر پیش‌تر، چون فردا من یک سفری دارم دوشنبه و سه‌شنبه دیگر بخوایم طرح کنیم تمام نمی‌شود. فلذاست دیگر همان‌طور که اصول را دیگر ان شاءالله قرار دادیم برای سال آینده این فقه هم ان شاءالله اگر خدای متعال عمری عطا فرمود و توفیقی عطا فرمود ان شاءالله سال آینده.

یک سالی بعد از تابستان خدمت حضرت استادمان آقای آیت‌الله شبیری زنجانی رسیدیم فی سالف الازمان. ایشان فرمودند امسال من در مشهد برنامه‌ی من این بود که مکاسب را با حاشیه‌ی سید مطالعه می‌کردم برنامه‌ی خودم را این گذاشته بودم تابستان که مکاسب را با حاشیه‌ی سید مطالعه می‌کردم. بعد البته یک نقدی هم داشتند بر حاشیه‌ی سید، که حاشیه‌ی سید از حواشی بسیار خوب است. ایشان می‌فرمود که سید بیش‌تر در مقام نقد فرمایشات شیخ برمی‌آید. توضیح و نقد. اما توجیه نمی‌کند حرف شیخ را. که خب ممکن است که این‌جوری توجیه کنیم این اشکال دیگر به آن وارد نباشد. خب شیخ با آن عظمت و بزرگی‌ای که دارد ممکن است که مرادش این باشد که اگر این‌جور معنا بکنیم دیگر اشکال به آن وارد نباشد. حالا ما کاری به این قسمت نداریم. کار به آن قسمت اولش داریم که وقتی مثل این بزرگان برای تسلط بر فقه، بر استدلال این برنامه را برای خودشان می‌گذارند که یک دوره مثلاً مکاسب را با یک حاشیه شلوغش هم نمی‌کنند که حالا فکر؟؟؟ شما عزیزان ان شاءالله برای ... این یک الگویی می‌شود برای همه‌ی ما که ما بتوانیم چنین برنامه‌هایی برای خودمان داشته باشیم. بخصوص مثل مکاسب شیخ به حواشی مکاسب که خیلی بار علمی دارد و اگر انسان مسلط به این مباحث باشد عمده‌ی مباحث معاملات دیگر آن رول مطلب به دستش آمده آن کد مطلب به دستش می‌آید و بسیاری از این مباحث که توی ابواب بانک‌ها ما داریم یا شرکت‌ها داریم یا تأمین اجتماعی داریم که زیربنای آن همین حرف‌هایی است که این‌جاها زده می‌شود. و یک وقتی هم شیخنا الاستاد رضوان‌الله علیه به من توصیه فرمودند که شما این مکاسب را، حواشی آن را زیر و رو کن یک مقداری. مقصودشان این بود که با مراجعه‌ی به مکاسب و حواشی مهمی که مکاسب دارد مثل مرحوم سید، مرحوم ایروانی، مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی، رضوان‌الله علیهم و بعد دیگر در اعصار اخیر حضرت امام، مرحوم محقق خوئی قدس سرهما، این را یک برنامه داشته باشید تابستان ان شاءالله روی این مطالعه و حواشی‌ای هم که به ذهن شما می‌آید آن‌ها را هم بنویسید.

و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.